

آمریکا و رویکرد تلفیقی به امنیت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر (مطالعه موردی: رویکرد نوین امنیتی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران)

نویسندگان: بهاره سازمند*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۲

لقمان قنبری**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۵

چکیده

با ورود به هزاره سوم شاهد دگردیسی در مفاهیم سیاسی، از جمله مفهوم امنیت ملی هستیم. تا پایان دوره جنگ سرد، رویکرد تقلیل‌گرایانه رئالیستی، دیدگاه غالب تعریف‌کننده امنیت ملی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بود، اما با آغاز قرن بیست و یکم و به خصوص بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، امنیت تلفیقی عمومیت بیشتری یافت و دلیل آن نیز تغییر در عامل، موضوع و حوزه تهدید بود. با تحول در ماهیت تهدیدات امنیتی، ایالات متحده آمریکا از روش‌های جدیدی برای مقابله با این نوع تهدیدات استفاده می‌کند، هم‌سو با این مساله به نظر می‌رسد خط مشی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران به ویژه در سال‌های اخیر، تلفیقی از راهبرد نرم‌افزارانه توأم با تهدید سخت‌افزارانه بوده است. بنابراین، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که آیا در مفهوم و ماهیت راهبردهای امنیتی آمریکا در هزاره سوم تغییری ایجاد شده است؟ در صورت پاسخ مثبت، آمریکا بر چه اساس و کدام خط مشی درصدد تهدید علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است؟ هدف ایالات متحده از این اقدامات چیست؟ و در این راه از چه روش‌هایی برای اعمال منویات خود بهره می‌جوید؟ فرضیه این است که با توجه به تغییرات حادث شده در مفهوم امنیت بعد از یازده سپتامبر، شاهد گذار از چارچوب فکری تک‌بعدی رئالیستی (سخت‌افزاری) امنیت به (سخت‌افزاری + نرم‌افزاری) یا چارچوب فکری وسیع‌تر امنیت هستیم و فرضیه مطالعه موردی این است که در انتخابات دهم و حوادث بعد از آن ترکیبی از براندازی نرم و سخت از طرف آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شده است.

واژگان کلیدی: چارچوب فکری، تهدید نرم، امنیت ملی، تهدید سخت، براندازی خاموش

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

** فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسراییل‌شناسی، سال سیزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۸-۱.

امنیت در طول جنگ سرد با چارچوب فکری واقع‌گرایی تبیین می‌شد. رویکرد تک‌وجهی واقع‌گرایی در دوران جنگ سرد در سیاست‌های ایالات متحده جایگاه خاصی داشت؛ زیرا ایالات متحده با قرار دادن اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان «دگر» خود تمام راهبردها را بر مبنای توانمندی‌ها و قدرت رقیب دولتی خود قرار داده بود. اما در دوران پس از جنگ سرد دیگر دولت‌ها تنها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل محسوب نمی‌شوند و در هزاره سوم دیگر مانند گذشته مسئولیت تامین امنیت در دست دولت‌ها نیست، بلکه نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های غیردولتی (رویکرد لیبرالیستی) علاوه بر دولت در جایگاه تامین‌کنندگان امنیت قرار گرفته‌اند.^۱ به تعبیر دیگر، در سال‌های اخیر بازیگران جدیدی به نام بازیگران غیردولتی چون گروه‌های تروریستی، نهضت‌های آزادی‌بخش، گروه‌های استقلال طلب، مؤسسات بین‌المللی دولتی و غیردولتی چندملیتی و ... نیز ایفاگر نقش و بازی می‌باشند. بدین ترتیب، این تعدد و تکثر بازیگران (فردی، جامعه‌ای، شهری، ملی، بین‌المللی، رسانه‌ها، دولتی، غیردولتی، و چندملیتی) موجب عدم درک صحیح و چندگانگی ذهنی در ارزش‌گذاری مفاهیم از جمله امنیت شده‌اند و در واقع عوامل مذکور زمینه تحول چارچوب فکری تک‌وجهی را مهیا کرده‌اند.

با تحول در ماهیت مفهوم امنیت و تهدیدات امنیتی، ایالات متحده آمریکا از روش‌های جدیدی برای مقابله با این نوع تهدیدات استفاده می‌کند. بنابراین، مقاله حاضر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که در مفهوم و ماهیت راهبردهای امنیتی آمریکا در هزاره سوم چه تغییری ایجاد شده است؟ آمریکا بر چه اساس و کدام خط‌مشی درصدد تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است؟ در پاسخ می‌توان گفت راهبرد آمریکا و متحدان او علیه ایران ترکیبی از اقدامات نظامی و نرم‌افزاری است. آنها با تاکید بر اقدامات نظامی ضمن اینکه توجه به اقدام نظامی علیه ایران را نزد سیاست‌گذاران ایرانی زنده نگه می‌دارند، تلاش می‌کنند ظرفیت‌های کارآمدی نظام سیاسی ایران را به‌دلیل بالا رفتن هزینه‌های نظامی و امنیتی کشور جهت مقابله با تهدیدات اعلامی از سوی دشمن، کاهش دهند و از این طریق توجه و تمرکز تصمیم‌گیران ملی را از اقدامات نرم خود در راستای براندازی نرم مانند تحریک شورش‌های قومی، راه‌اندازی جنبش‌های

اجتماعی، القاء ناکارآمدی نظام سیاسی در عرصه‌های مختلف و غیره دور سازند.^۲ بیشتر کارشناسان نظامی، امنیتی و فرهنگی، دهه اول انقلاب اسلامی را دهه تهدیدات امنیتی (نیمه‌سخت) و نظامی (سخت) و آغاز دهه سوم را دهه شکل‌گیری تهدیدات فرهنگی - اجتماعی (تهدیدهای نرم) معرفی می‌کنند.^۳ در واقع می‌توان گفت آمریکا در سیاست براندازی حکومت ایران از بیرون با شکست‌های پی‌درپی مواجه شده است، لذا در برخورد با قضایای ایران بسیار محتاطانه عمل می‌کند. در واقع به راه انداختن آشوب‌ها و اغتشاشات از طریق رسانه‌ها، رواج ابتدال و فرهنگ غربی و فساد اخلاقی، ناکارآمدسازی اقتصادی و اداری برای افزایش نارضایتی‌های مردمی و ایجاد فاصله بین مردم و نظام، بخشی از اقداماتی است که هم‌پای تهدیدات سخت‌افزارانه، در راستای فروپاشی و براندازی از درون توسط آمریکا صورت می‌گیرد.

نظریه‌پردازان جنگ نرم علیه جمهوری اسلامی بر این باورند که هرگونه اقدام خشونت‌آمیز علیه ایران (به ویژه حمله نظامی)، بی‌ثباتی و ناامنی را در خاورمیانه افزایش خواهد داد. بنابراین آنها بهترین راه مقابله با ایران را در سال‌های اخیر بهره‌گیری از جنگ نرم دانسته‌اند؛ زیرا جنگ نرم مؤثرترین، کارآمدترین، کم‌هزینه‌ترین، خطرناک‌ترین و پیچیده‌ترین نوع تهدید علیه ارزش‌ها و امنیت ملی یک کشور می‌باشد.^۴

این پژوهش با رویکردی تحلیلی - توصیفی و با نگاهی موشکافانه به منظور تحلیل و ارزیابی علمی و واقع‌بینانه، برای حصول به نتایجی راهبردی انجام گرفته است. روش گردآوری داده‌ها مبتنی بر شیوه اسنادی، کتابخانه‌ای و استفاده از سایت‌های اینترنتی می‌باشد. این پژوهش به‌لحاظ چارچوب نظری، بر پایه رویکرد تلفیقی به امنیت ملی که در واقع ترکیبی از رویکردهای رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌نگاری می‌باشد، انجام گرفته است و هدف از انجام این پژوهش شناخت هرچه بهتر رویکردهای امنیتی حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به جمهوری اسلامی ایران بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر می‌باشد.

مبانی نظری

در حوزه امنیت دیدگاه‌ها و نظریات متعددی وجود دارد، ولی به طور کلی در اندیشه و

سیاست بین‌الملل می‌توان از تلفیق سه رویکرد رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌نگاری برای ارزیابی امنیت تلفیقی بهره گرفت. امنیت از مفاهیم اصلی نظریه واقع‌گرایی است. از نظر واقع‌گرایان تحلیل‌ها می‌بایست حول این مساله دور بزند که دولت‌ها چگونه با تهدیدها روبه‌رو شوند و مشکل نامنی را مدیریت و مهار کنند.^۵ در اندیشه واقع‌گرایان، نامنی همواره تهدیدکننده واحدهای سیاسی است و امنیت چیزی یا هدفی است که دولت‌ها در پی آنند. قدرت از جمله عوامل بروز نامنی می‌باشد. به همین دلیل کشمکش و رقابت بر سر قدرت و نامنی فراگیر در سیاست بین‌الملل در نتیجه کنش‌های بازیگران برای به‌دست آوردن قدرت است.^۶ در واقع امنیت در نزد واقع‌گرایان به معنی نبود تهدید امنیتی فیزیکی و آن هم از نوع نظامی آن می‌باشد. نگرش هستی‌شناسانه واقع‌گرایی به نظام بین‌الملل، مبتنی بر وجود هرج و مرج‌گونه‌گی در مناسبات و ساختار بین‌المللی است و در بازی دولت‌ها با هم، این «اقویا» هستند که قواعد بازی را تعیین می‌کنند و قاعده بازی مبتنی بر «جمع جبری صفر» است.^۷ واقع‌گرایان تنازع بقاء را به‌مثابه اصلی خدشه‌ناپذیر در مناسبات دولت‌ها تشخیص داده و از این رو گزاره «امنیت بیشتر در قدرت بیشتر» را سرلوحه وظایف دولت‌ها قرار داده‌اند. به عبارت بهتر، واقع‌گرایان از منظر قدرت به امنیت می‌نگرند و تنها بر بعد عینی امنیت تاکید دارند.^۸ بعدها در دهه ۱۹۷۰ مکتب نئورئالیسم جای رویکرد واقع‌گرایی را گرفت. نوواقع‌گرایان ضمن تاکید بر فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل می‌دانستند. پژوهشگران مطالعات امنیتی دو برداشت از نوواقع‌گرایی را به صورت واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی ارایه می‌کنند. واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند که قدرت نسبی برای دولت‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است و واقع‌گرایان تدافعی جنگ را ناشی از نیروهای غیرعقلایی یک جامعه می‌دانند. به طور کلی از دیدگاه نوواقع‌گرایان، امنیت ملی یا نامنی تا حد زیادی حاصل ساختار نظام بین‌الملل است. این تفکر، در دوران جنگ سرد غالب بود و در دوره نوین نیز کم و بیش در همراهی با دیگر رویکردها مطرح بوده و قابلیت عملیاتی شدن را داراست.

در مقابل، لیبرال‌ها مطالعات امنیتی خود را بر پایه صلح استوار می‌کنند و اعتقاد دارند، پیروزی نمی‌تواند تضمین‌کننده امنیت باشد؛ زیرا شکست‌خوردگان درصدد چالش مجدد با

فاتحان می‌باشند. لیبرال‌ها همچنین با استفاده از مفهوم عقاید، بر این باورند که با تغییر در عقاید هر بازیگر، مفهوم امنیت نیز همواره در معرض تغییر خواهد بود.^۹ لیبرال‌ها برخلاف واقع‌گرایان وجود حاکمیت‌های جداگانه، تصلب مرزبندی‌های حقوقی و فیزیکی، تقویت ملیت‌گرایی و وجود رژیم‌های غیردموکراتیک را عوامل امنیت‌زدا و توسعه همکاری‌های جهانی را از طریق نهادهای بین‌المللی و توسعه دموکراسی و حقوق بین‌الملل و ... را از عوامل امنیت‌زا می‌دانند.

سازهانگاری نیز به‌عنوان رویکردی در مطالعه سیاست بین‌الملل، خود ترکیبی از رویکردهاست. می‌توان سازهانگاری را حد فاصل نئورئالیسم و نئولیبرالیسم دانست. سازهانگاران بر این باورند که ساختارهای سیاست بین‌الملل برگرفته از ساختارهای اجتماعی است. همچنین آنها بر این باورند که نگرش‌های جهان وطنی و اجتماع‌گرایی موجب بروز امنیت بین‌المللی شده است. سازهانگاران به‌دنبال ایجاد پلی میان نظام‌های داخلی و بین‌المللی هستند و این دغدغه سازهانگاران امنیت داخلی و خارجی را به هم مرتبط می‌کند.^{۱۰} در رویکرد سازهانگاری، دولت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر شناخته می‌شود. البته این به معنای نفی بازیگران غیردولتی نیست. در مطالعات امنیتی سازهانگاران، امنیت و ناامنی از نحوه تفکر نسبت به منافع و تهدیدات سرچشمه می‌گیرد. اینکه امنیت بیش از عوامل مادی قدرت بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر متکی است، از مهم‌ترین گزاره‌های رهیافت امنیتی سازهانگاران محسوب می‌شود.^{۱۱} اما نکته حایز اهمیت این است که در فضای امنیتی پساجنگ سرد و به‌خصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، رویکرد امنیت تلفیقی غالب شده است؛ زیرا علاوه بر دولت به‌عنوان بازیگر امنیت ملی و امنیت بین‌المللی (واقع‌گرایی)، نقش افراد، رسانه‌ها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و ساختارهای اجتماعی (لیبرالیسم + سازهانگاری) به‌عنوان بازیگران جدید بین‌الملل مطرح شده است. در عصر ظهور مطالعات تلفیقی امنیت، علاوه بر نیروی نظامی و قدرت سخت (واقع‌گرایی)، حضور عوامل متغیری چون قدرت نرم، اقتصادی، فناوری، ارزش‌ها، عقاید و باورهای اجتماعی در تحلیل عوامل متغیر امنیت اجتناب‌ناپذیر است (جدول یک).^{۱۲}

بنابراین، می‌توان چنین گفت که با فروپاشی نظام دوقطبی سطح تحلیل امنیت از ملی و بین‌المللی به امنیت جهانی تبدیل شد و چارچوب فکری غالبی در این دوره خودنمایی نمی‌کند؛

در نتیجه جهت تفسیر امنیت باید به مطالعات تلفیقی در اندیشه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌نگاری مراجعه کرد. با توجه به سند «راهبرد امنیت ملی آمریکا»^(۱) می‌توان دریافت که بهره‌مندی مستقیم ایالات متحده از نیروی نظامی (رویکرد واقع‌گرایی) در جنگ پیش‌دستانه هزاره سوم (رویکرد واقع‌گرایی) جهت توسعه دموکراسی، بازار و تجارت آزاد (رویکرد لیبرالی)، گسترش ارزش‌های آمریکایی و ایجاد نظم آمریکایی (رویکرد سازه‌نگاری) دال بر رویکرد تلفیقی به امنیت است.^{۱۳} بنابراین در دوران بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر رویکرد تلفیقی به مفهوم امنیت بر راهبرد امنیت ملی ایالات متحده حاکم شده است.

راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در هزاره سوم

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا از موضع یگانه هژمون برتر، نظم نوین جهانی را خارج از قوانین پذیرفته شده نهادهای بین‌المللی طراحی نمود که به قول نوام چامسکی، آمریکا پیشبرد طرح نظم نوین جهانی را با توسل به زور و دکتترین جنگ پیش‌دستانه^(۲) بنیان گذاشت. راهبرد امنیت ملی آمریکا، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز بر این اصل استوار شد که این کشور علاوه بر تهدیدهای متقارن^(۳) با تهدیدهای نامتقارنی^(۴) روبه‌روست. در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، «نومحافظه کاران» در صحنه سیاسی آمریکا بر سر قدرت بودند و مسئولیت طراحی، مدیریت و اجرای رهنامه امنیت ملی در این دوره بر عهده آنان بود. ادامه حضور نومحافظه کاران در صحنه سیاسی آمریکا در سال‌های اخیر، به مثابه پررنگ شدن نقش پنتاگون و نیروهای مسلح در صحنه سیاست خارجی این کشور می‌باشد. سیاست‌گذاران نومحافظه کار ایالات متحده در گفتار از گفتمان اشاعه «آزادی»، «لیبرالیسم» و «دموکراسی» (قدرت نرم‌افزاری) بهره جسته‌اند و در عمل، به‌منظور به اجرا در آوردن این گفتمان از نیروهای مسلح (قدرت سخت‌افزاری) استفاده می‌کنند که در واقع، گفتار لیبرالیستی و عمل «امپریالیستی» است.

1. America's National Security Strategy
2. Defense Policy
3. Symmetric Threats
4. Asymmetric Threats

می‌توان گفت حادثه ۱۱ سپتامبر، این کشور را با محیط امنیتی جدیدی مواجه کرد و بعد از این حادثه بود که دشمنی جدید به نام تروریسم خلق شد و آمریکا مدیریت جهانی را برای پایان دادن به مشکلات و مصائب جهان مطرح کرد. این بدان معنی بود که آمریکا باید در مقابل تهدیدات نوین (تهدیدات نامتقارن، تروریسم) و دولت‌های حامی گروه‌های تروریستی واکنش متناسب را انجام دهد و در همین راستا دولت بوش در صدد بسیج افکار داخلی مردم آمریکا برای حمایت از دو جنگ افغانستان و عراق بعد از حملات به برج‌های دوقلو و پنتاگون برآمد.^{۱۴}

۷

در رابطه با راهبردهای ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت در سال‌های بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده در صدد تشکیل یک نظام سیاسی - امنیتی و اقتصادی جدید، بر مبنای منزوی کردن ایران بوده است.^{۱۵} به علت اینکه جمهوری اسلامی ایران ساختار نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد را نپذیرفته، مورد فشار شدید آمریکا قرار گرفته است. اعمال تحریم و فشارهای مختلف سیاسی و اقتصادی به‌ویژه در زمینه انرژی هسته‌ای در راستای تحقق سیاست یک‌جانبه‌گرایانه و ابزاری شعار گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و ایران دنبال می‌شود.^{۱۶} پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، نومحافظه‌کاران کاخ سفید در کنار تروریسم، بزرگ‌ترین تهدید را از ناحیه دولت‌هایی می‌دانستند که ارزش‌های مردم‌سالاری را نپذیرفته‌اند. به اعتقاد آنها تغییر رژیم‌ها و استقرار رژیم‌های مردم‌سالار، بهترین وسیله تامین امنیت آمریکاست.^{۱۷} بنابراین از این مقطع به بعد، بار دیگر هشدار و تهدید ایران در دستور کار سیاستمداران ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است. به‌طور کلی راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در هزاره سوم را می‌توان به دو دوره جورج دبلیو بوش و باراک اوباما تقسیم کرد که در ادامه به تفصیل به این موضوع پرداخته می‌شود.

الف. راهبرد امنیتی جرج دبلیو بوش

رهنامه جنگ پیش‌دستانه جرج دبلیو بوش به‌عنوان بخشی از راهبرد امنیتی آمریکا در «سند راهبرد امنیت ملی» این کشور در سال ۲۰۰۲ مطرح شد. در واقع، حادثه ۱۱ سپتامبر این فرصت را برای نومحافظه‌کاران فراهم ساخت تا اهداف عالی‌ه آمریکا و منافع مادی خود را

فصل‌بندی کنند و در قالب مبارزه با تروریسم از طریق دموکراتیزه کردن جهان، ساختارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را در جهت منویات خود اصلاح کرده و با این حادثه راهبرد رهبری در دنیا را به جای راهبرد توازن در برابر شرق پی‌گیری کنند.^{۱۸} تا پیش از این حادثه، بسیاری از تحلیل‌گران بر جایگزینی سیاست‌های نرم‌افزاری به جای سیاست‌های سخت‌افزاری تاکید می‌کردند، در حالی که بعد از این حادثه سیاست‌های سخت‌افزاری اهمیت بیشتری یافت.

این حادثه را می‌توان مهم‌ترین عامل تاثیرگذار بر تدوین محتوای راهبردهای امنیتی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ دانست. بر این اساس بر خلاف دوره قبل از ۱۱ سپتامبر، گفتمان امنیتی آمریکا در راهبرد امنیت ملی این کشور در سال ۲۰۰۲ بیش از آنکه دفاعی باشد، پیش‌گیرانه بود.^{۱۹} درست یک سال بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲، دولت بوش سند مهمی را به نام «راهبرد امنیت ملی آمریکا» منتشر کرد که در آن موضوعات زیر مطرح شده بودند:

یک. طرح حمله پیش‌دستانه: (رویکرد واقع‌گرایی) بدین معنا که از این به بعد برای بازدارندگی و جلوگیری از به خطر افتادن امنیت ملی ملت آمریکا و جهان، بایستی از طریق حمله پیش‌دستانه اقدام کرد؛

دو. برتری جویی آمریکا: تحلیل اهداف ذکر شده در این سند حاکی از آن است که «آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط جهان، رهبری جهان برای ثبات نظام سیاسی بین‌الملل و تنظیم اقتصاد بین‌المللی را فراهم خواهد کرد؛

سه. توسعه و گسترش صلح در جهان: (رویکرد لیبرالیستی) آزادی تقاضای بی‌چون و چرای بشریت است. در طول تاریخ آزادی به وسیله تروریسم مورد تهدید واقع شده است، بنابراین آمریکا ماموریت و مسئولیت در قبال توسعه و گسترش صلح را متقبل می‌شود؛

چهار. ترویج دموکراسی و حقوق بشر: دولت بوش معتقد بود اگر حاکمان مستبد فعلی به اصلاحات سیاسی، توسعه قانون، نهادهای مدنی، و مشارکت مردم اقدام نکنند و هم‌چنان بر اقتدارگرایی خود ادامه دهند، ایالات متحده آنها را با استفاده از سازوکار حقوق بشر (رویکرد سازهانگاری) مجبور خواهد کرد فضای لازم برای گسترش دموکراسی را فراهم نمایند. در همین راستا مبارزه با تروریسم و اشاعه تسلیحات کشتار جمعی را در دستور کار خود قرار داد،

تا جایی که ایران، کره شمالی و عراق را محکوم کرد.^{۲۰} در واقع بعد از ۱۱ سپتامبر مبارزه با تروریسم دستاویز بسیار مناسبی شد تا آمریکا فشار خود را بر دولت‌های منطقه خاورمیانه بیشتر کند؛ زیرا در اسناد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، وجود تروریسم جهانی از بزرگ‌ترین تهدیدات پیش روی این کشور عنوان شده بود. البته به این سیاست‌های بوش و طرح‌های ارایه شده توسط وی انتقادهایی هم وارد شده است؛ به‌عنوان نمونه جک اسنایدر که از واقع‌گرایان تدافعی است، سیاست خارجی بوش را نمودی از راهبرد امپریالیستی می‌بیند. برژنسکی در مقاله‌ای با عنوان «شن‌های روان هژمونی» کشورش را از فرو رفتن در باتلاق شن‌های روان هژمونیک برحذر می‌دارد. مرشمایر نیز در نقد سیاست‌های بوش می‌گوید: «هرگز یک هژمون جهانی وجود نداشته و بعید است به این زودی به‌وجود آید».^{۲۱} در واقع این اعمال بوش در صحنه سیاست بین‌الملل باعث شد منابع مؤثر و میزان جذابیت برای اعمال قدرت نرم در صحنه جهانی، به‌خصوص با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به سرعت کاهش یابد. در زمان جنگ عراق، نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که حمایت از ایالات متحده در اکثر کشورهای اروپایی به‌طور میانگین ۳۰ درصد کاهش یافته است. این میزان کاهش حتی در کشورهای اسلامی بیشتر بوده است.

به‌طور کلی می‌توان گفت نظام بین‌المللی که جورج بوش به دنبال آن بود، متکی بر دو عنصر «حاکمیت دولت» به مفهوم واقع‌گرایانه آن و «حقوق بشر» به مفهوم لیبرالیستی آن بود؛ اما در مناسبات آن دو مؤلفه، حقوق بشر بر حاکمیت دولت تقدم داشت. در واقع آمریکا با این توصیف از نظام بین‌الملل، کاربرد زور (رویکرد واقع‌گرایانه) برای دولت‌سازی و اقدام علیه دولت‌های ناقض حقوق بشر (مداخله بشردوستانه و دموکراسی‌سازی) و همچنین حمایت از دولت‌های ورشکسته و ناتوان در برابر شورش‌ها و آشوب‌های داخلی یا مداخله‌های خارجی را در دستور کار دولت خود قرار داد.^{۲۲}

الف. راهبرد امنیتی بوش در قبال جمهوری اسلامی ایران

از سال ۲۰۰۱ به بعد، آمریکا رویکرد «تعامل تعارضی»^(۱) را در رابطه با ایران در پیش گرفت

1. Conflict Interaction

که در واقع ادامه «الگوی مهار» بود. بدین معنا که حداکثر تعامل تعارضی باید در راستای براندازی ساختاری و حداقل تعامل تعارضی باید در راستای محدودسازی حوزه منافع ملی و به حداقل رساندن مطلوبیت‌های منافع ملی در حوزه‌های منطقه‌ای و اجتماعی در دستور کار قرار گیرد.^{۲۳} از ژانویه ۲۰۰۲، زمانی که مساله محور شرارت مطرح شد، شاهد فضای جدیدی بودیم. در این فضا زمینه محدودسازی، مقابله و رودررویی کم‌شدت در روابط ایران و آمریکا فراهم شد و البته نگاه اصلی آمریکا در این سال مقابله با عراق بود.

در زمینه تشدید فشار آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر نسبت به ایران، می‌توان به این گفته کوهن در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ جهانی چهارم» استناد کرد. او در این مقاله، براندازی و تغییر حکومت ایران را به اندازه نابودی سازمان القاعده با اهمیت می‌داند؛ زیرا ایران تنها مدل و الگوی حکومت اسلامی و انقلابی در بین دولت - ملت‌ها محسوب می‌شود و ضرورت دارد که آن را با یک دولت سکولار جابه‌جا کرد. این مساله موقعی جدی‌تر شد که هفته‌نامه *المحرر العربی* در شماره ۸۱/۳/۲۴ خود نوشت: آمریکا و اسرائیل برای حمله نظامی به جمهوری اسلامی ایران رایزنی می‌کنند. جورج ملون هم ایران را مامن و محل پرورش تروریسم کلان، سازمان‌یافته و سوبسید شده دولتی دانست. به نظر وی ایران مظهر اسلام و مجهز به ارتش و نیروهای مسلح در حال توسعه است که سرانجام به‌عنوان «بمب اسلامی» عمل خواهد کرد؛ به همین دلیل، حمله نظامی آمریکا به ایران، حداقل در حد محدود حمله به تاسیسات هسته‌ای و مراکز حساس نظامی ایران به‌عنوان یکی از الگوهای اقدام آمریکا در آن زمان مطرح بود.^{۲۴} در واقع مطرح کردن محور شرارت به معنای ایجاد خط خصومت در برخورد با ایران بود. بعد از آن آمریکایی‌ها فضای تعارض را در قبال ایران تشدید کردند. در همین سال بود که آمریکایی‌ها عبور از خاتمی را برای اولین بار مطرح نمودند؛ یعنی در ابتدا بحث مربوط به دوگانه‌سازی حکومت در ایران (گروه‌های انتصابی و گروه‌های انتخابی) را پی‌گیری و بعد از آن، طرح عبور از خاتمی را مطرح کردند.

به طور کلی بوش از سال ۲۰۰۴ به بعد در یک وضعیت دوگانه قرار گرفته بود؛ از یک طرف می‌خواست به سنت‌های محافظه‌کاری تهاجمی آمریکا عمل کند، از طرف دیگر فشارهای داخلی آمریکا علیه دولت بوش به‌ویژه از سال ۲۰۰۵ به بعد تا حدودی فضا را متعادل کرد. بنابراین

تهدیدات برای براندازی از بیرون در زمان بوش پسر در دستور کار بود و هرچند وقت یکبار از جمله بعد از سقوط صدام و اشغال عراق از سوی مقامات آمریکا به بهانه‌هایی نظیر حمایت از تروریسم، دست‌یابی به سلاح‌های کشتار جمعی، نقض قوانین آژانس بین‌المللی انرژی و قرارداد NPT و الزام به امضای پروتکل الحاقی، مقابله با روند صلح خاورمیانه، و نقض مقررات مربوط به حقوق بشر مطرح می‌شد و درصدد اجرایی کردن آن بودند. ولی به نظر می‌رسد راهبرد اوباما در قبال ایران نسبت به دوره بوش تغییراتی داشته است.

ب. راهبرد امنیتی باراک اوباما در خصوص جمهوری اسلامی ایران

اوباما بلافاصله پس از انتخاب برای ریاست جمهوری آمریکا، بر ایجاد تغییر در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای واشنگتن تاکید کرد. در این دوره نیز می‌توان گفت بیشترین میزان آسیب‌پذیری آمریکا مربوط «تهدیدات نامتقارن» از سوی بازیگران بین‌المللی دولتی و غیردولتی است.^{۲۵} طبق برآوردهای مؤسسه بروکینگز و شورای روابط خارجی ایالات متحده، در اوایل روی کار آمدن اوباما، بازهم در ادامه گفتمان ایران‌هراسی، مجدداً ایران به‌عنوان یک تهدید مطرح و اقداماتی برای ممانعت از هژمونی ایران در منطقه اعمال شد.^{۲۶} محور اصلی سیاست خارجی اوباما در مسایل خاورمیانه مساله ایران بود. رویکرد بنیادین سیاست خارجی اوباما به میزان قابل توجهی از واقع‌گرایی تدافعی «استفن والت» بهره گرفته است. در این دوره تلاش شده معادله موازنه قدرت با موضوع موازنه تهدید جایگزین شود. این امر به مفهوم آن است که هرگاه کشورها در فضای تهدید قرار گیرند، زمینه برای همکاری فزاینده بین آنان به‌وجود خواهد آمد و قدرت، ثبات و موازنه از طریق همکاری و مشارکت حاصل خواهد شد. دولت اوباما نسبت به بوش، سیاست نرم‌تری در استفاده از قدرت نظامی داشته و بر اقدامات پیش‌گیرانه و رویکرد چندجانبه‌گرایی و مشخصاً دیپلماسی عمومی و اتحادسازی تاکید دارد. به نظر می‌رسد دلایل چندی مانند ناامیدی آمریکا به تغییر قهری و امکان تهییج جنبش‌های اجتماعی، شکست سیاست تغییر قهری در عراق و بحران امنیتی پس از سقوط رژیم بعث در این کشور و نیز برخی علل ریشه‌دارتر تاریخی، باعث شد شاهد نوعی چرخش در ادبیات سیاسی آمریکا در قبال ایران

باشیم. به تعبیر دیگر، در دوره اوباما گفتمان تهدیدات سخت‌افزاری تا حد زیادی افول کرده و به جای آن اندیشه جنگ نرم متأثر از رویکردهای لیبرالیسم و سازه‌انگاری مطرح شده است. هرچند نباید نرم‌افزاری عمل کردن را پایان سخت‌افزاری عمل کردن دانست. برای مثال مایکل هایدن، رییس سابق سیا، اخیراً در گفتگو با سی. ان. ان تأکید کرده که حمله به ایران اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا دیپلماسی در پرونده هسته‌ای این کشور با شکست مواجه شده است. هایدن در این خصوص گفته بود ما از تعامل سخن می‌گوییم و ایرانی‌ها به برنامه هسته‌ای خود ادامه می‌دهند. ما رای به تحریم می‌دهیم و باز ایرانی‌ها بر همان طبل می‌کوبند. ما تلاش می‌کنیم ایران را از دستیابی به تسلیحات هسته‌ای بازداریم اما باز هم ایرانی‌ها ادامه می‌دهند.^{۲۷} به‌طور کلی با مبنا قرار دادن سه سخنرانی عمده اوباما که به ترتیب شامل سخنرانی شروع ریاست جمهوری، پیام نوروزی و سخنرانی قاهره در سال ۲۰۰۹ می‌باشد، می‌توان دید که وی چرخشی گفتمانی نسبت به دولت بوش ابراز داشته است؛ هرچند این گفتمان جدید به دلیل وجود ساختارهای پیچیده و شبکه‌های لابی (یهودیان) قدرتمند در آمریکا نمی‌تواند چرخشی ناگهانی نسبت به گذشته داشته باشد.^{۲۸} این تغییر رویه دال بر این است که ایالات متحده درصدد بهره‌گیری از ابزارهای نوین در مقابله با ایران است و در همین راستا مباحثی چون تهدیدات نرم‌افزارانه، براندازی نرم و فروپاشی از درون با بهره‌گیری از ابزارهایی چون دیپلماسی عمومی، دیپلماسی پنهان، بهره‌گیری از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی را برای مقابله با ایران در دستور کار خود قرار داده است. با وجود این شالوده راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوره اوباما، تفاوت چندانی با راهبردهای گذشته نداشته، بلکه تلاش برای کسب منافع بیشتر با هزینه کمتر، جنبه حداکثری یافته است. بنابراین می‌توان گفت شعار تغییر در دولت اوباما، بیشتر ناظر بر تحول در اولویت‌بندی مجاری تحقق منافع ملی به ویژه احیای چندجانبه‌گرایی در برخی از حوزه‌ها و همچنین تأخیر کاربست زور نسبت به دیپلماسی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است.

دیپلماسی نامتقارن و تداوم تعارضات ایران و آمریکا

زمانی که همکاری‌های امنیتی و راهبردی آمریکا ماهیت متمایز پیدا می‌کند، طبیعی است

در چنین شرایطی امکان شکل‌گیری دیپلماسی نامتقارن امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به عبارت دیگر هرگونه ابهام در رفتار راهبردی زمینه‌های لازم را برای ایجاد «ابهام امنیتی»^(۱) به وجود خواهد آورد. به طور کلی ابهام امنیتی در شرایطی ایجاد می‌شود که اولاً فضای تعامل کشورها مبهم باشد که این مساله در مورد ایران و آمریکا قابل صدق است؛ دوماً طیف گسترده‌ای از بازیگران تاثیرگذار وجود داشته باشند؛ و سوماً هر بازیگری درصدد موازنه با سایر بازیگران برآید. در این شرایط، طبیعی است که موقعیت امنیتی و راهبردی ایران تحت تاثیر فضایی قرار می‌گیرد که امکان همکاری قابل پیش‌بینی محدود شده و از سوی دیگر، تضادهای امنیتی آمریکا به موازات مخالفت‌های سازمان‌یافته گروه گسترده‌تری از کشورها، مشکلات امنیتی بیشتری را برای جمهوری اسلامی به وجود خواهد آورد.^{۲۹} حال سؤال این است که چرا آمریکا به سیاست‌های نرم‌افزارانه روی آورده است؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید سیاست‌های نرم‌افزارانه را توضیح دهیم و بعد به روش‌های اجرایی کردن پروژه براندازی نرم علیه ایران بپردازیم. مطلب این بخش نیز مبنای نظری جهت تحلیل علمی‌تر و عینی‌تر مسایل ایران و سیاست‌های آمریکا در قبال ایران محسوب می‌شود.

۱. سیاست‌های نرم‌افزارانه در جهت براندازی نرم

مفروض قدرت نرم این است که بازیگران باید توانایی جذب سایرین را به سوی دیدگاه خاص خود که مشروع و معتبر تلقی می‌شود، داشته باشند. بنابراین، حامیان قدرت نرم آمریکا استدلال می‌کنند عنصر جهانی به اصطلاح تروریسم مستلزم راه‌حل جهانی است و نه راه‌حل یک‌جانبه‌گرایی، و پیامدهای یک‌جانبه‌گرایی آمریکا این است که باعث ناتوانی این کشور در «فتح قلوب و اذهان» شده و بدین وسیله قدرت جذابیت آمریکا (قدرت نرم) را کاهش می‌دهد.^{۳۰} در حال حاضر، راهبردی که آمریکا برای طرح‌ریزی قدرت خود در پیش گرفته، باعث مناظرات داخلی و خارجی بی‌شماری در رابطه با کاربرد قدرت سخت (نظامی و اقتصادی) نسبت به قدرت

1. Security Confusion

نرم (جاذبه فرهنگی، ارزش‌ها، و دیپلماسی فرهنگی) در دستیابی به اهداف راهبردی این کشور شده است.

جدول شماره دو نشان می‌دهد که در پیوستار قدرت، ارتباط مستقیمی بین پیامدهای رفتار مطلوب و کاربرد محرک منبع وجود دارد. همچنین، بیانگر لزوم شناخت حالت نهایی رفتار مطلوب پیش از تشخیص منابع است. هر مؤلفه فرعی (اجبار، تشویق، تدوین دستور کار و جذابیت) در هر حوزه تاثیر (سخت و نرم) مستلزم منبعی خاص است که بستگی به تحرک یک برون‌داد ممتاز رفتاری دارد. در چارچوب ابعاد نرم‌افزاری و بر پایه آسیب‌پذیری‌ها، سه موضوع مرجع در تهدید امنیتی متناسب با این رهیافت قابل بازسازی می‌باشند. این موضوعات مرجع شامل مشروعیت، انسجام سیاسی - اجتماعی، و توان سیاسی هستند (جدول سه).

سندیت و مقبولیت دو پایه اصلی مشروعیت‌اند. سندیت در واقع همان ایده یا نظریه سیاسی یا ایدئولوژی و حتی قانون اساسی یک دولت و کشور است، و مقبولیت به میزان وفاداری و حمایت آگاهانه ملت از نظام سیاسی یا سیستم مورد نظر گفته می‌شود. در واقع پذیرش اقتدار نظام سیاسی از سوی مردم و باور آنها به اینکه نهادهای موجود کارایی خود را به‌خوبی انجام می‌دهند، به قانون عمل می‌نمایند و از لحاظ اخلاقی شایسته هستند، پایه مقبولیت را شکل می‌دهد.^{۳۱} در این زمینه، در چند سال اخیر ایالات متحده با مطرح کردن اتهاماتی نظیر نقض حقوق بشر، سرکوب‌های نظام، زندانی کردن فعالان مدنی و سیاسی، فقدان امنیت اجتماعی و نقض آزادی‌های اولیه در ایران، در تلاش بوده است چهره‌ای منفور از جمهوری اسلامی ایران به‌منظور ضربه زدن بر ارکان مشروعیت نظام بسازد. برای مثال مارک پالمر نیز معتقد است تنها راه سرنگون کردن ایران، پی‌گیری سازوکارهای جنگ نرم با استفاده از سه تاکتیک رهنامه مهار، نبرد رسانه‌ای و سازماندهی یا پشتیبانی از نافرمانی مدنی است.^{۳۲}

در هر صورت، کاهش مشروعیت یک نظام منجر به ظهور و آسیب‌پذیری‌ها در چارچوب ظرفیت سیاسی رژیم خواهد شد و چنین وضعیتی خود زاینده، مولد و محرک تهدید امنیتی خواهد بود. دومین هدف مرجع انسجام سیاسی - اجتماعی است. این هدف مرجع را می‌توان به «یک‌پارچگی، وحدت، و وفاق میان آحاد ملت و نظام سیاسی» معنا نمود. انسجام

سیاسی - داخلی را می‌توان با شاخصه «وحدت و وفاق ملی» مورد ارزیابی قرار داد. نظام سیاسی، نیروهای سیاسی، مردم و تعاملات میان آنان، تشکیل‌دهنده ابعاد چهارگانه وحدت و وفاق ملی هستند. در این چارچوب، هم‌فکری به معنی درک، ارزیابی و باور مشترک و هم‌گامی به معنی سازش بیرونی میان بازیگران متعامل است؛ هم‌دلی به معنای احساس تعلق مشترک و خمیرمایه وحدت و وفاق ملی است. هم‌بختی مشترک به معنای نفع و اقبال مشترک است. سومین موضوع مرجع؛ یعنی توان سیاسی دارای سه مشخصه است که عبارتند از: روحیه مطلوب و بالای سیاسی، تصمیم‌گیری جامع، منسجم و دقیق و اجرای انعطاف‌پذیری سریع و قاطع.^{۳۳} در همین راستا، جوزف نای قدرت را در دو لایه قدرت نرم و قدرت سخت طبقه‌بندی می‌کند. به نظر او قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت می‌تواند سایر بازیگران را به تغییر دیدگاه سوق دهد. اما گاهی نیز می‌توان نتیجه و هدف مورد نظر را بدون تهدید یا پاداش ظاهری کسب کرد.^{۳۴} این شیوه غیرمستقیم رسیدن به اهداف را چهره نرم قدرت می‌نامند. در واقع بعد از حوادث یازده سپتامبر، ارزش‌های لیبرال در قالب اشاعه نظم لیبرال دموکراسی که از منابع نرم قدرت آمریکا است، به منافع حیاتی این کشور تبدیل شد. در این میان، جمهوری اسلامی به مثابه اصلی‌ترین قدرت منطقه‌ای مخالف هژمونی غرب و آمریکا، در محور برنامه‌های براندازی خاموش و جنگ نرم قرار گرفت. به تعبیر دیگر، می‌توان تهدید به براندازی نرم را در قالب یک طیف تصور کرد. در یک سر طیف هیچ زمینه‌ای برای براندازی وجود ندارد و در سر دیگر، طیف تمام زمینه‌ها برای اقدام اجتماعی علیه دولت فراهم است. تقریباً هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که در بخش ابتدای طیف باشد، بسیاری از جوامع در میانه طیف قرار داشته و هرچه به انتها نزدیک‌تر می‌شویم، میزان تهدید نیز افزایش می‌یابد. آمریکا در چند سال اخیر، تهدید نرم برای براندازی نرم به سبب انقلاب‌های مخملی را در ایران در دستور کار قرار داده است. به‌عنوان نمونه، دولت بوش در ردیف بودجه خود ۸۵ میلیون دلار برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی به تصویب کنگره رساند، تا جایی که رایس، وزیر سابق آمریکا، در زمان تصویب این بودجه در کنگره اظهار داشت: «ما توانستیم با یک براندازی نرم از لهستان و با جنبش همبستگی تا پشت مرزهای روسیه، انقلاب‌های رنگین را سامان دهیم و رژیم‌های حاکم را ساقط و رژیم‌های دموکراتیک مورد نظر آمریکا را به قدرت

برسانیم. تنها راه برای تغییر نظام در ایران، استفاده از همین تجربه است.^{۳۵} در واقع آمریکا از طریق شبکه‌های اجتماعی درصدد مقابله با ایران برآمده است. اصولاً مفهوم جنگ نرم را که آموزه‌های نوین نظامی-امنیتی معاصر است، می‌توان متشکل از سه مؤلفه منابع، قدرت و تهدید ارزیابی کرد؛ به این معنی که در جنگ نرم تلاش می‌شود حفظ منافع و مهار تهدید نه‌تنها از طریق قدرت سخت‌افزاری بلکه با بهره‌گیری از توانمندی نرم‌افزاری تامین شود. در این راستا آموزه لیبرالیستی به‌عنوان جنبه مهم قدرت نرم‌افزاری از جایگاه خاصی در جنگ نرم علیه نظام جمهوری اسلامی برخوردار است.^{۳۶}

۲. دیپلماسی عمومی به عنوان ابزار قدرت نرم آمریکا

دیپلماسی عمومی چیست و چه جایگاهی در سیاست خارجی آمریکا دارد؟ دیپلماسی عمومی را می‌توان گونه‌ای دیگر از تاکتیک سیاسی دانست که از راه ابزارهای غیررسمی کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. این تاکتیک برای تاثیرگذاری بر ادراک سیاسی، ذهنیت گروه‌های اجتماعی و تلاش برای تغییر رفتار به‌منظور دستیابی به هدف انجام می‌گیرد.^{۳۷} دیپلماسی عمومی به تعبیر نویسندگانی چون نای و ساندرس یکی از منابع اصلی قدرت نرم محسوب می‌شود و منظور از آن دستیابی به اهداف سیاسی از طریق کار با مردم در کشورهای خارجی و نفوذ در دیدگاه‌های افراد و سازمان‌های خارجی است.^{۳۸}

همچنین یکی از ابزارهای اجرای قدرت نرم، سیاست خارجی است؛ به این معنا که سیاست خارجی شامل اهداف مشخص، عوامل وابسته به آن اهداف و توانایی کشور در رسیدن به راهبردی سودمند می‌باشد. در هر صورت چگونگی اعمال سیاست‌های یک کشور در سایر کشورها بر قدرت نرم آن تاثیر می‌گذارد. به‌عنوان مثال، سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در زمان حکومت جمهوری خواهان در قبال افغانستان و عراق موجب کاهش قدرت نرم آن کشور شد.^{۳۹} در زمینه به‌کارگیری رویکرد نوین آمریکا در قبال ایران، ابراهیم متقی در ترسیم فضای فعلی حاکم بر آمریکا در برخورد با ایران می‌نویسد: «نگاه کلان و نگرش استراتژیک آمریکا در برخورد با ایران در چارچوب راهبرد دگرگونی یعنی گذار از حوزه «محور شرارت» به حوزه

«تغییر رژیم» است که در این الگوها رفتار آمریکا در سه حوزه «استراتژیک»، «دیپلماتیک» و «دیپلماسی عمومی» در برخورد با گروه‌های اپوزیسیون سازماندهی می‌شود. در همین راستا اگر بودجه‌بندی آمریکا را مورد بررسی قرار بدهیم و هزینه‌های نهادهای مختلف دولت آمریکا را تحلیل کنیم، می‌بینیم که علاوه بر سیا و شورای امنیت ملی آمریکا، در نهادی همانند وزارت خارجه ردیف‌های بودجه ۵۰ یا ۸۰ میلیون برای حوزه «دیپلماسی عمومی» اختصاص داده شده است؛ یعنی اینکه ردیف‌های کاملاً مشخصی وجود دارد که بیانگر شکل‌بندی استراتژیک آمریکا محسوب می‌شود. حوادث موجود نشان می‌دهد که آمریکا مساله Strait را در ارتباط با ایران در دستور کار قرار داده است. به این ترتیب مساله جدال در حوزه sob-nation، فعال‌سازی «گروه‌های اجتماعی» و تحریک «گروه‌های غیرسازمان‌یافته» به‌عنوان اصلی‌ترین نماد رفتاری آمریکا در دوران موجود و به‌ویژه در شرایطی محسوب می‌شود که آمریکایی‌ها گام اول رفتار استراتژیک را برداشته باشند.^{۴۰}

۳. دیپلماسی پنهان به‌عنوان ابزار قدرت نرم ایالات متحده آمریکا علیه ج.ا.ا

در ارتباط با ایران درک این واقعیت که بنیاد اصلی انقلاب و نظام اسلامی در منابع قدرت نرم نظام ریشه دارد، پاره‌ای از استراتژیست‌های غربی را به این نتیجه رسانده که از ضرورت فعال‌سازی دیپلماسی پنهان با هدف تقویت فرایند فروپاشی از درون نظام سخن بگویند.^{۴۱} آمریکا در طول ۳۰ سال گذشته ده‌ها مورد اقدام سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی علیه ایران انجام داده است. نگاهی به تاریخ روابط ملت‌ها نشان می‌دهد که هر مورد از این اقدامات می‌توانست بهانه‌ای برای جنگ تمام‌عیار باشد. جالب آنکه هم‌زمان با سیاست‌های مزبور، آمریکایی‌ها به‌طور معمول این موضوع را مطرح می‌کنند که ایران پیشنهادهای آمریکا برای رابطه و مذاکره را رد می‌کند و نپذیرفتن اصل گفتگو و رابطه، زمینه را برای پیدایش اجتناب‌ناپذیر دیگر رفتارهای سیاسی میان کشورها فراهم می‌کند.^{۴۲} در این راستا جدول شماره چهار گویای رویکرد سخت‌افزارانه و نرم‌افزارانه آمریکا در قبال ایران طی دهه گذشته تا به حال می‌باشد.

آمریکا پیوسته درصدد است جهت اعمال روش براندازی نرم علیه ایران، با نفوذ در لایه‌ای

اجتماعی کشور از وجود افراد مختلف به نفع خود بهره‌برداری کند. در واقع آمریکا می‌خواهد اقداماتی شبیه «ریگا - دبی»^(۱) را در مورد ایران اجرا کند.^{۴۳} به‌طور کلی می‌توان گفت آمریکا از اقدامات نرم‌افزاری برای سست کردن مشروعیت و انسجام بین مردم و نظام سیاسی اهداف ذیل را دنبال می‌کند:^{۴۴}

یک. دامن زدن به نافرمانی مدنی در تشکل دانشجویی و نهادهای غیردولتی و صنفی؛
دو. حمایت از مخالفان حکومت ایران در قالب سفر فعالان جوان خارجی از کشورهای متحد ایالات متحده به ایران و حمایت آنان از جنبش‌های مدنی و نافرمانی‌ها؛
سه. دعوت از جوانان فعال ایرانی برای شرکت در سمینارهای (علمی - پژوهشی، سیاسی، اجتماعی) در خارج از کشور به‌منظور جلب توجه و همراهی آنها با برنامه‌ها و سیاست‌های آمریکا؛
چهار. استفاده از سفارت‌خانه‌های دیگر کشورها در تهران برای حضور در جلسات محاکمه و درخواست مشترک برای آزادی زندانیان سیاسی؛ و
پنج. تضعیف سرویس‌های امنیتی و نظامی حکومت ایران.
در همین راستا باید گفت مهم‌ترین نشانه‌های انقلاب رنگی در حوادث بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ایران^{۴۵} عبارت بودند از:

الف. نمادسازی: هدف از نمادسازی بعد و حجم دادن به نیروهای هوادار و متمایز ساختن آنان به‌عنوان مجموعه‌ای متفاوت و مخالف می‌باشد. این مساله در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری با انتخاب رنگ سبز و بهره‌گیری از محصولات هم‌چون تی‌شرت، کلاه و شال سبز و با راه انداختن تظاهرات خیابانی بروز کرد.

ب. شکل‌دهی قطب‌بندی شدید اجتماعی: ایجاد دوگانگی در میان توده مردم نیز یکی از روش‌های مورد تاکید در انقلاب‌های مخملی است.

ج. بروز دادن گرایش‌های لیبرالی و نئولیبرالی: در این انتخابات تاکید بر گفتگوهای بی‌قید و شرط با آمریکا و عدول از برخی ایدئولوژی‌های انقلاب در همین چارچوب قابل ارزیابی است.

۱. این طرح در سال ۱۳۵۹ از سوی واشنگتن و از طریق دبی علیه شوروی به کار گرفته شد.

د. سازمان‌دهی تشکیلاتی: تشکیل کمیته‌های عملیاتی، محوربند، رسانه‌ای - عملیات روانی و مالی و پشتیبانی نیز از جدی‌ترین اقدامات در این زمینه بوده است.

ه. دموکراسی‌خواهی و حقوق شهروندی و نفوذ در نظام سیاسی به‌منظور دسترسی به اطلاعات محرمانه.

در مجموع می‌توان گفت، رویکرد آمریکا از به کارگیری هم‌زمان دو رویه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، نتیجه شکست‌های این کشور در صحنه طولانی‌مدت انواع تقابل (سخت‌افزاری) اعم از کودتا، حمله نظامی محدود، حمله نظامی گسترده، تحریم و فشار اقتصادی بوده است. برای اثبات این گفته زلمی خلیل‌زاد، مشاور رییس‌جمهور آمریکا در حوزه ایران، عراق و افغانستان، در مصاحبه با بی. بی. سی. در تبیین بیانیه بوش گفت: «در عمل، نیروهای خواهان تغییر در ایران قادر به پیشبرد خواسته‌های خود نیستند و بنابراین کاخ سفید در سیاست‌های خود در قبال ایران تغییراتی ایجاد کرده است. ایران در معرض خطر اختلافات داخلی است و باید همه تلاش‌ها برای بی‌ثبات کردن ایران صورت گیرد.»^{۴۶} در همین راستا بود که دلتا پروژه‌ای برای براندازی نظام ایران با سه محور رهنامه مهار، نبرد رسانه‌ای و ساماندهی نافرمانی مدنی در دستور کار آمریکا قرار گرفت و راه تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران، راه پی‌گیری «جنگ نرم» به جای «جنگ سخت» معرفی شد.

به طور کلی می‌توان گفت اقدامات آمریکا در راهبرد مهار و جنگ سرد علیه جمهوری اسلامی ایران، دقیقاً مشابه اقدامات آمریکا در جنگ سرد و مهار اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این محورها عبارتند از: تضعیف بنیه اقتصادی جمهوری اسلامی، هجمه به افکار عمومی و تغییر نگرش مردم، مهار قدرت نرم و نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه، تلاش برای دست نیافتن ایران به فناوری پیشرفته به ویژه فناوری هسته‌ای، ایجاد تعارض و دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی و افزایش فشارهای سیاسی و نظامی. چنان‌که در جریان انتخابات ریاست جمهوری ایران، طبق اعتراف صریح مقامات آمریکایی، نزدیک به ۴۰۰ میلیون دلار به جریان براندازی در ایران اختصاص یافت که از این میان پول‌های هنگفتی صرف فعال کردن رادیوهای فارسی‌زبان خارج از کشور و ۲۴ ساعته کردن آنها و راه‌اندازی سایت‌های فیلتر شکن شد.^{۴۷} حال سؤال این است که

آمریکا چگونه اعتصابات و تظاهرات ایران را کنترل می‌کرد و سناریوی کودتای نرم و مخملی چگونه از سوی آنان سازماندهی می‌شد؟ نگاهی به آشوب‌های خرداد و تیر ۱۳۸۸ از تلاش سازمان‌یافته‌ای پرده برمی‌داشت که در ذیل سناریوی ناکامی کودتای مخملی در ایران قابل تعریف است. بی‌تردید، بررسی لایه‌های این پروژه که در مقطعی نیز به صورت مکمل هم عمل کردند، بیانگر تلاشی است که نقطه عزیمت آن ایجاد «گفتمان اعتراضی»^(۱) بوده است. با این حال در سند راهبرد امنیت ملی بوش در سال ۲۰۰۲، به دلیل نیاز آمریکا به همراهی یا حداقل بی‌طرفی کشورمان در تحولات آتی (لشکرکشی به افغانستان و عراق) خصومت چندانی را مشاهده نمی‌کنیم. ولی در سند دوم ۲۰۰۶؛ یعنی زمانی که دو کشور مذکور اشغال شده بودند و دیگر خود را بی‌نیاز از کمک ایران می‌دیدند، به صراحت از کشورمان به‌عنوان بزرگ‌ترین چالش پیش روی آمریکا یاد کرده‌اند.^{۴۸}

۴. رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای اجرای قدرت نرم ایالات متحده آمریکا

رسانه‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران دوران پس از جنگ سرد تلقی می‌شوند. دو عامل در توسعه رسانه‌ها در سیاست خارجی آمریکا نقش داشته‌اند: ۱. پایان جنگ سرد؛ ۲. پیشرفت انتقال ارتباطات فناورانه. در خصوص تاثیر رسانه‌های گروهی یا وسایل ارتباط جمعی بر امنیت ملی جای هیچ‌گونه شک و تردید باقی نمانده است. به‌عنوان نمونه، حمله هکرها مربوط به سال ۱۹۹۸ اثبات‌گر این مدعاست. آنجا که سه نوجوان ۱۶، ۱۷ و ۱۸ ساله با نام‌های مستعار ماکیاول، قد کوتاه و تحلیل‌گر، برنامه‌ریزی شده‌ترین حمله علیه زیرساخت‌های نظامی آمریکا در فضای سایبر را انجام دادند. اگرچه انگیزه این افراد سیاسی و یا نظامی نبود، ولی توانستند به شبکه‌های پنتاگون، دانشگاه برکلی و کتابخانه‌های ملی نفوذ کنند. بنابراین وسایل ارتباط جمعی در امنیت ملی بی‌تاثیر نیستند. برخی از مصادیق این تاثیرگذاری به شرح ذیل می‌باشد:^{۴۹}

یک. رسانه‌ها می‌توانند با بحث‌ها و بررسی‌های عمیق و همه‌جانبه و با انعکاس نظر

1. Community Protest

صاحب‌نظران و متخصصان کشور در سطوح مختلف، زمام‌داران را در مسایل مهم امنیتی کمک و یا برعکس تضعیف کنند.

دو. رسانه‌ها می‌توانند نظر مردم را به مسایل مبرم امنیتی و مصالح ملی جلب کنند و آنان را نسبت به تهدیدهایی که متوجه کشور است، هشیار یا برعکس ناآگاه کنند.

سه. نقش رسانه‌ها در شکل دادن و هدایت افکار عمومی بسیار اساسی است.

بنابراین، رسانه‌ها مهم‌ترین ابزار ناتوی فرهنگی برای بی‌ثبات‌سازی نظام امنیت اجتماعی در جوامع مختلف به‌ویژه جوامعی چون ایران محسوب می‌شوند. امروزه با گسترش علوم و فنون ارتباطات، مهم‌ترین و بیشترین سهم این جنگ رسانه‌ای به ماهواره تعلق می‌گیرد. به گفته کارشناسان، در حال حاضر بیش از ۵/۴ میلیون گیرنده ماهواره غیرمجاز در کشور ایران فعال است و از ۱۷ هزار و ۶۶۶ شبکه ماهواره‌ای جهانی، حدود سه هزار شبکه در داخل کشور قابل دریافت می‌باشد. در همین راستا مجلس نمایندگان آمریکا با تخصیص بودجه سالانه به توسعه شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی زبان ضد انقلاب، به صورت مستقیم در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران مداخله می‌کند و آنان نیز با بهره‌مندی از این کمک‌ها تلاش می‌کنند زمینه‌های ناامنی‌های مدنی در سطوح مختلف صنفی، دانشجویی، قومی و دیگر اقشار اجتماعی را فراهم سازند. برای مثال، در این زمینه جنگ تبلیغاتی علیه ایران را در نمایش فیلم ۳۰۰ به کارگردانی فرانک میلر از کمپانی یهودی به‌منظور موج ایران‌هراسی در بین افکار عمومی به خوبی می‌توان نظاره کرد. در این راستا نباید از شبکه‌های اجتماعی الکترونیک غافل بود. در ذیل به سه نمونه از آنها اشاره خواهیم کرد:

فیس‌بوک: در هفته‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری دور دهم، فیس‌بوک نقش اساسی را در آموزش جملات مخرب اینترنتی داس^(۱) به سایت ایرانی به‌خصوص سایت‌های مخالف آمریکا داشت.^{۵۰} نکته مهم درباره فیس‌بوک در مسایل انتخابات دهم این است که فیس‌بوک برای اولین بار نسخه فارسی خود را به صورت آزمایشی در زمان انتخابات دهم ریاست جمهوری فعال

1. DOS- Denial Of Service

کرد و در حوادث بعد از انتخابات اعلام کرد به خاطر اهمیت موضوعاتی که در ایران رخ می‌دهد، برای اینکه کاربران ایرانی بتوانند اقدامات و اخبار خودشان را بدون وقفه منتشر کنند، اوقات تعمیر و رفع مشکل خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که با ساعات فعالیت در ایران تداخل پیدا نکند.

تویتر: سایت جملات ۱۴۰ حرفی است که کاربران از طریق موبایل، اخبار و مشاهدات و مکنونات ذهنیشان را برای دوستان به اشتراک می‌گذارند. سایت تویتر در حکم یک سامانه اینترنتی برای تبادل پیام کوتاه در کمترین زمان بوده و جذابیت آن در راحتی و سادگی آن است، به طوری که در ایام ملتهد انتخابات و ناآرامی‌های ایران در حدود ۲۵۰۰ پیام در دقیقه درباره اوضاع ایران در این سایت تولید و تبادل می‌شد. در این جنگ روانی شبکه‌های خبری مانند سی.ان.ان با اجرای سیاست «اسب تروا» مطالب خود را در پوشش افراد حقیقی بر روی سایت تویتر منتشر و اقدام به ایجاد ارتباط با مخاطبان قبلی نمود.

یوتیوب: در حال حاضر به‌عنوان پرتعدادترین سایت آنلاین برای اشتراک‌گذاری برنامه‌های ویدئویی است. این سایت هم‌اکنون بیش از ۱۰۰ میلیون کلیپ رایگان را در اختیار کاربران خود قرار داده است. کرسیتین ساینس مانیتور درباره نقش یوتیوب و نیز فیس‌بوک در انتخابات دهم می‌نویسد: «میرحسین موسوی بیش از یکصد هزار تن از حامیان خود را در فیس بوک گردهم آورده است و بیش از ۲۲۱ هزار پیام در ساعت به این وبسایت فرستاده می‌شود.»^{۵۱} بر همین اساس، می‌توان از شبکه‌های بی.بی.سی، سی.ان.ان، یورونیوز، نیویورک تایمز و نیوزویک به‌عنوان نمونه‌هایی دیگر یاد کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت تلاش برای کاهش مشارکت مردم در هر نوع انتخاباتی، ایجاد تردید نسبت به آینده با القاء بحران در حوزه اقتصادی، سیاسی، امنیتی، تخریب و القاء بی‌حسی به کالبد نظام و ذهن توده‌های مردم، تلاش برای پشتیبانی نکردن مردم از سیاست‌های نظام در موضوع فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای و ایجاد انفعال در افکار عمومی با پخش شایعات، ناظر بر تلاش آمریکا برای گسست افکار عمومی از نظام اسلامی است. در مجموع می‌توان گفت در فضای پس از جنگ سرد امنیت هویتی و امنیت ذاتی سیاست خارجی آمریکا با راهبرد نظامی‌گری و توسعه اندیشه لیبرال دموکراسی تفسیر می‌شود.^{۵۲}

نتیجه‌گیری

تا پایان دوره جنگ سرد، رویکرد تقلیل‌گرایانه رئالیستی، دیدگاه غالب تعریف‌کننده امنیت ملی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بود، اما با آغاز قرن بیست و یکم و به‌خصوص بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، امنیت تلفیقی عمومیت بیشتری یافت و دلیل آن نیز تغییر در عامل، موضوع و حوزه تهدید بود. به بیان دیگر، بعد از یازده سپتامبر تغییراتی در مسایل امنیتی جهان رخ داد که به تناسب آن ایالات متحده بازنگری و بازتعریفی از امنیت ملی را آغاز کرد و این تغییرات در اسناد راهبردی امنیت ملی این کشور در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ به‌خوبی قابل رویت است. در راستای این تغییرات و همچنین عدم کارایی شیوه‌های پیشین در برخورد با جمهوری اسلامی ایران بود که آمریکا تلفیقی از هر دو شیوه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری را نسبت به ایران در تداوم امنیت تلفیقی حاکم بر امنیت ملی خود به کار برده است.

در همین راستا، ایالات متحده درصدد تشکیل یک نظام سیاسی - امنیتی و اقتصادی جدید، بر مبنای منزوی کردن ایران بوده که اعمال تحریم و فشارهای مختلف سیاسی و اقتصادی به‌ویژه در زمینه انرژی هسته‌ای در همین راستا دنبال شده است. البته نباید نرم‌افزاری عمل کردن را پایان سخت‌افزاری عمل کردن دانست. ایالات متحده در کنار استفاده از شیوه سخت‌افزاری درصدد بهره‌گیری از ابزارهای نوین در مقابله با ایران است و در همین راستاست که مباحثی چون تهدیدات نرم‌افزارانه، براندازی نرم و فروپاشی از درون با بهره‌گیری از ابزارهایی چون دیپلماسی عمومی، دیپلماسی پنهان، بهره‌گیری از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی را برای مقابله با ایران در دستور کار خود قرار داده است.

بنابراین، آمریکا در سال‌های اخیر به موازات اجرا گذاشتن تحریم‌های مالی و تجاری و تهدید به حمله نظامی، درصدد است به شیوه براندازی نرم با استفاده از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، دیپلماسی عمومی و رسانه‌های جمعی با جمهوری اسلامی مبارزه کند. حوادث دو سال اخیر نشان از کاربست این پروژه در خصوص ایران داشته و جمهوری اسلامی ایران باید با تمام قوا علیه این‌گونه تهدیدات نرم‌افزاری مقابله کند.

جدول شماره یک. شاخص‌های امنیت بینا پارادایمی ایالات متحده بعد از جنگ سرد

نظم نوین جهانی، تشویق کشورها به لیبرال دموکراسی، تحکیم موقعیت آمریکا به وسیله کاهش نظامی‌گری (جنگ خلیج فارس - ۱۹۹۱) «دکترین جورج واکر بوش»	واقع گرایی + لیبرالیسم آغازی برای سازه انگاری	۱۹۸۹-۱۹۹۳
توسعه ارزش‌های غربی، جهانی‌سازی اقتصادی، تحکیم ثبات سیاسی آمریکا، گسترش وابستگی متقابل، توسعه بازرگانی خارجی (مهار دوگانه ایران و عراق) «دکترین کلینتون»	لیبرالیسم + سازه انگاری به همراه واقع گرایی ذاتی	۱۹۹۳-۲۰۰۰
جنگ پیش‌دستانه، جنگ پیش‌گیرانه، توسعه و گسترش ارزش‌های آمریکایی، جنگ اطلاعاتی، جنگ تکنولوژیک (قدرت نرم)، مقابله با تروریسم جهانی، جهانی‌سازی آمریکایی، دموکراتیک‌سازی جهان علی‌الخصوص خاورمیانه (صلح دموکراتیک) «دکترین جورج دبلیو بوش»	واقع گرایی + سازه انگاری به همراه لیبرالیسم ذاتی آمریکایی	۲۰۰۰-۲۰۰۹

منبع: مهدی وحیدی، امنیت بینا پارادایمی (نگاهی تطبیقی به رفتارهای امنیتی ایالات متحده آمریکا)، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۸، ص ۸۱

جدول شماره دو. مقایسه قدرت سخت و قدرت نرم

قدرت نرم	قدرت سخت	
تعین جاذبه کار	وادار کردن اجبار	طیف رفتار
فرهنگ ۱. ارزش‌ها ۲. نهادها ۳. سیاست‌ها	تطمیع الزام رشوه تنبیه	مهم‌ترین منابع
پیوستار قدرت		

منبع: جوزف نای، قدرت نرم ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۷، صص ۱۵۲ - ۱۲۹.

جدول شماره سه. موضوعات نرم‌افزاری مرجع در تهدیدات



منبع: علی عبدالله‌خانی، کتاب امنیت بین‌الملل: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳.

جدول شماره چهار. ماتریس سه بخشی بر آورد عامل تهدید و تحلیل آسیب‌پذیری‌ها

بخش سوم		بخش دوم		بخش اول
فرصت‌های عامل تهدید	انگیزه عامل تهدید	توانایی عامل تهدید	آسیب‌پذیری‌های حوزه تهدید	عامل یا موضوع تهدید
بهانه تروریسم	- توقف برنامه هسته ایران - تهدید نفوذ ایران در منطقه	- موشک‌های بالستیک قوی دقیق - رزم ناوهای اتمی - پایگاه نظامی در منطقه	قرار داشتن بخش اعظم زیرساخت انرژی کشور در مناطق مرزی	حضور نظامی گسترده آمریکا در مناطق و کشورهای همسایه
بهانه تروریسم	- توقف برنامه هسته‌ای ایران - ناکارآمد کردن نظام ج.ا. ایران	- عضویت دائم در شورای امنیت - عضویت مؤثر در گروه D۸	- وابستگی به واردات - ضعف در تولید و قطعات و تجهیزات استراتژیک	تحریم همه جانبه آمریکا علیه ج.ا. ایران
تکنولوژی نوین ارتباطی	تغییر ساختار در ج.ا. ایران	- رسانه‌های گسترده جهان - منابع مالی قوی	- نارضایتی‌های سیاسی - وجود اپوزیسیون خارج نشین	حمایت گسترده آمریکا از هر گونه صدای مخالف در ایران

منبع: همان، ص ۲۵۹.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. مهدی وحیدی، امنیت بینا پارادایمی (نگاهی تطبیقی به رفتارهای امنیتی ایالات متحده آمریکا)، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۸، ص ۷۴.
۲. جواد منصوری، «چالش‌های امنیتی ایران و آمریکا»، مجله اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۶، ۱۳۸۲، ص ۹۹.
۳. محمدعلی نائینی، «درآمدی بر ماهیت شناسی جنگ نرم»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۲۸، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷.
۴. همان، ص ۲.
۵. محمود یزدان‌فام، «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی»، در تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، زیر نظر حمیرا مشیرزاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳.
۶. جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
۷. احمد آقاجانی و محمود عسگری، «قدرت‌افکنی هند و ملاحظه‌های امنیتی برای ایران»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۳۰، ۱۳۸۹، ص ۳۱.
۸. محمود عسگری، «رهیافت‌های شناخت‌شناسی امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوم، شماره ششم، تابستان، ۱۳۸۲، ص ۲۸۹.
۹. تری تریف، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۱۰. مهدی وحیدی، پیشین، ص ص ۲۵-۲۰.
۱۱. محمد کاظم سجادیپور و سعید اجتهادی، «نگرش امنیتی غرب و تهدیدات بین‌المللی پس از جنگ سرد؛ مطالعه موردی برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»، دانش سیاسی، سال ششم، شماره اول، ۱۳۸۹، ص ص ۳۴-۳۵.
۱۲. مهدی وحیدی، پیشین، ص ۷۴.
۱۳. همان، ص ص ۷۸-۷۹.
14. Francis Fukuyama, *America at the Crossroads Democracy, Power, and the Neo-Conservative Legacy*, Yale University Press, 2006, p. 66.
۱۵. محمدباقر قالیباف، «روابط بین‌الملل»، روزنامه اطلاعات، هشتم اردیبهشت ۱۳۹۰.
۱۶. رضا سیمیر، رضا، «سیاست خارجی آمریکا و تحریم جدید علیه جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دانش سیاسی، سال ششم، شماره دوم، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱.
۱۷. محمد کاظم سجادیپور و سعید اجتهادی، پیشین، ص ۴۱.
۱۸. حسین پوراحمدی و محمدرضا موسوی‌نیا، «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر از منظر رئالیسم، لیبرالیسم و سازهانگاری»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ششم، ۱۳۸۵، ص ۴۹.
19. White House, "National Security of the United States," Washington, 2002, pp. 13-14.

۲۰. مجید عباسی اشلقی، «تضاد انگاره‌ها: از واقع‌گرایی تهاجمی تا آرمان‌گرایی مصنوعی: بررسی اسناد استراتژیک امنیت ملی ایالات متحده در دولت بوش پسر»، در کتاب آمریکا ۱۰، ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا بعد از جنگ سرد، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر، ۱۳۹۰، صص ۲۰۴-۱۹۳.
۲۱. حسین پوراحمدی و محمدرضا موسوی‌نیا، پیشین، صص ۲۹-۲۸.
۲۲. نادر ساعد، نادر، «راهبردهای امنیت ۲۰۱۰ آمریکا و تاثیر آن بر امنیت ملی»، نامه دفاع، شماره پیاپی (۲۳)، شماره سوم، ۱۳۸۹، صص ۴۳-۴۲.
۲۳. ابراهیم متقی، «تحلیلی بر تعاملات ج.ا. ایران و ایالات متحده آمریکا در ربع قرن اخیر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۱۲.
۲۴. محمد شفیعی‌فر، محمد، «حادثه ۱۱ سپتامبر و تاثیر آن بر روابط آمریکا و ایران»، مجله دانشگاه اسلامی، شماره ۱۱، ۱۳۸۱، ص ۱۷۰.
۲۵. رضا سیمبر، پیشین، ص ۱۱۵.
26. R. Hass and M. Indyk, *Restoring the Balance: A Middle East Strategy for the Next president*, DC: Brookings Institution Press, 2006..
27. <http://www.parsine.com/fa/pages/?cid=23581/>
۲۸. هادی سمتی و حمید رهنورد، «امنیتی شدن ایران و استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره دوم، تابستان، ۱۳۸۸، صص ۱۱۴-۱۱۳.
۲۹. ابراهیم متقی، «ایران در راهبرد و سیاست خارجی اوباما»، نامه دفاع (۲۵)، شماره دوم، ۱۳۹۰، ص ۸.
۳۰. پرویز امام‌زاده‌فرد، پرویز، «رهیافت روانی در سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، ۲۰۰۴-۲۰۰۱»، فصلنامه عملیات روانی، ۱۳۸۳، شماره ۷، ص ۱۰.
۳۱. علی عبدالله‌خانی، کتاب امنیت بین‌الملل: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۶، صص ۱۳۴-۱۳۳.
32. <http://www.fas.org/2006/08/2006612.html>
۳۳. علی عبدالله‌خانی، پیشین، صص ۱۳۸-۱۳۵.
۳۴. مهدی وحیدی، پیشین، ص ۱۲۸.
۳۵. ابودر عرشیان، فتنه عمیق، تحلیلی بر حوادث قبل و بعد از انتخابات ریاست جمهوری، تهران: نشر اعتدال، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳.
۳۶. حجت الله مرادی، قدرت و جنگ نرم/از نظریه تا عمل (راهبرد جنگ نرم آمریکا بر ضد جمهوری اسلامی)، چاپ دوم، تهران: نشر ساقی، ۱۳۸۹، صص ۳۶۲-۳۶۱.
۳۷. امیر قدسی، «تکامل مفهومی قدرت در نظام ژئوپلیتیک جهانی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۳۱، ۱۳۸۹، ص ۱۸۰.

۳۸. جوزف نای، قدرت نرم ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، چاپ سوم، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶.
۳۹. همان، ص ۵۵.
40. <http://vista.ir/article/237141>.
۴۱. ژان میلسون و همکاران، قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر و سیدمحسن روحانی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و دبیرخانه همایش عملیات روانی، ۱۳۸۸، ص ۲۸.
۴۲. آمریکا دنیا را به کدام سو می‌برد، چاپ سوم، تهران: سروش و بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۸.
۴۳. ابوذر عرشیان، پیشین، ص ۱۲.
۴۴. لطفعلی لطیفی پاکده، «براندازی نرم»، مجله حصون، شماره ۱۳، پاییز، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸.
۴۵. ابوذر عرشیان، پیشین، ص ص ۱۵۰-۱۴۶.
۴۶. جواد منصوری، پیشین، ص ۹۹.
۴۷. محمدجواد زیبایی‌نژاد، رای من کو؟، چاپ ششم تهران: انتشارات سنابل، ۱۳۹۰، ص ۲۰۳.
48. National Security, Strategy of the United States of America, 2006, p. 20.
۴۹. جلیل جلیل، روش‌نندل، امنیت ملی و نظام بین‌المللی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۷، ص ص ۱۸۸-۱۸۷.
۵۰. ابوذر عرشیان، پیشین، ص ۲۶۲.
۵۱. پرویز امینی، جامعه‌شناسی ۲۲ خرداد (دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در آینه واقعیت)، چاپ ششم، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۸۹، ص ص ۲۵۸-۲۵۴.
۵۲. حسین حجازی، «اهداف و نتایج طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ»، تحولات جهان، شماره ۲۴، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.